

## درباره پایان دوره هم‌سوئی اصلاح‌طلبان حکومتی و مردم

محمد رضا شالگونی

بنا به مجموعه قرائین موجود، دوره هم‌سوئی اصلاح‌طلبان حکومتی و مردم سپری شده است. از دوم خرداد ۷۶ تا ۲۹ اسفند ۷۸ مردم ایران از اصلاح‌طلبان حکومتی همچون سپری در مقابله با دستگاه ولایت استفاده می‌کردند. این کار ثمرات قابل توجهی داشت و آگاهی و سازمان‌یابی توده‌ای را به سطحی رساند که از سرکوب گسترده سیاسی سال ۶۰ به این سو سابقه نداشت. اما این هم‌سوئی اکنون معنای خود را از دست داده است. زیرا چنان موفق بوده که حلقه مرکزی پلاتفرم اصلاح‌طلبان را که «حاکمیت قانون» بوده و هست، بی معنا ساخته است. «حاکمیت قانون» در وهله اول به معنای اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی بود ولی در حرکات سه ساله گذشته مردم و از جمله و مخصوصاً در انتخابات ۲۹ بهمن گذشته، مردم تردیدی نگذاشتند که بیزاری از ولایت فقیه و حتی حکومت مذهبی است که آنها را به حرکت در می‌آورد و این جز نفی «حاکمیت قانون» و در محافظه‌کارانه‌ترین شکل‌اش، لزوم تجدید نظر در قانون اساسی جمهوری اسلامی در جهت کاستن از اقتدارات و اختیارات رهبری و تقویت امکانات اعمال حق انتخاب مردم به عنوان معیار کلیدی مشروعیت حکومت معنایی نمی‌تواند داشته باشد. به عبارت دیگر، اکنون اصلاح‌طلبان هم‌چنان می‌خواهند قانون اساسی رژیم را مبنای حرکت قرار بدهند و در محدوده آن اصلاحات را پیش ببرند. در حالی که مردم شکستن چهارچوب این قانون و مخصوصاً ضدیت با ولایت فقیه را مبنای حرکت قرار می‌دهند. عواقب این اختلاف در صحنه سیاست و تاکتیک بسیار پر دامنه خواهد بود و درست هنگامی که تلاش‌های اصلاح‌طلبان به دیواره‌های «قانونی» نظام برمی‌خورد و خرد و خمیر می‌شود، مردم تازه شروع می‌کنند به حرکت‌های جدی‌تر. تصادفی نیست که همین الآن، تمامیت خواهان و ذر رأس آنها، خود ولی فقیه اصرار دارد که اصلاحات قانونی و اسلامی و «اصلاحات امریکایی» در هم متمایز گردند و عناصر رادیکال و گرایش‌های غیر وفادار به ولایت فقیه از صفوف اصلاح‌طلبان پاک‌سازی شوند. قرائن موجود تماماً نشان می‌دهند که دستگاه ولایت تمام امکانات خود را به کار خواهد گرفت که اصلاح‌طلبان غیروفادار به ولایت فقیه سرکوب شوند و اصلاح‌طلبان وفادار به قانون اساسی و شخص خاتمی و اطرافیان او، بی آن که ضرورتاً با خواسته‌های تمامیت خواهان موافقت رسمی بکنند، به فشارهای آنها تن خواهند داد. در واقع تمامیت خواهان هم محمل‌های «قانونی» لازم برای دفاع از خود و هم زور لازم برای دفاع از خود را در اختیار دارند. این تعادل درون حکومتی را فقط وارد شدن مردم به میدان اقدامات مستقل و مستقیم می‌تواند درهم بریزد. اما درهم ریختن آن به معنای فراتر رفتن از شعار «حاکمیت قانون» یعنی حلقه اصلی پلاتفرم خاتمی است. اگر اصلاح‌طلبان حکومتی به این فراتر رفتن تن بدهند، هم به نوعی اعلان جنگ با دستگاه ولایت دست می‌زنند و هم موجودیت خودشان را به مثابه یک نیروی سیاسی به خطر می‌اندازند، زیرا تردیدی نیست که آنها تا جایی اهمیت دارند که ولایت فقیه محکم ایستاده باشد و مردم از اینها به عنوان سپر در مقابله با آن استفاده نکنند. در غیر اینصورت اصلاح‌طلبان، با این شعارها و شگردها و پلان‌های سیاسی، بی معنا خواهند شد و باید در نیروی وسیع‌تر مردم در ضدیت با حکومت اسلامی و ارکان آن مستحیل شوند. خلاصه، حرکات مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی به جایی رسیده است که این تمام شواهد قطعی موجود از محالات است. و یا اصلاح‌طلبان باید پلاتفرم خود را کنار بگذارند و حول پلاتفرم رادیکال‌تری که حذف ولایت فقیه، به صورتی صریح یا ضمنی، از تمام عناصر اصلی آن باشد، متشکل شوند که این هم بسیار بسیار بعید و تقریباً در حد محالات است. حال اگر این ارزیابی از پایان دوره هم‌سوئی مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی درست باشد، ما در هفت-هشت ماه تا یک سال آینده که اصلاح‌طلبان، زیر فشار دستگاه ولایت فقیه خواهند بود و دستگاه ولایت سعی خواهد کرد نگذارد مجلس به سکوی حمله به اقتدارات ولی فقیه تبدیل شود، به طور اجتناب‌ناپذیر با این مسأله روبرو خواهیم بود که چگونه مردم را علی‌رغم سیاست آرام‌سازی اصلاح‌طلبان حکومتی به میدان بکشانیم و در این کار بدون طرح صریح این پایان هم‌سوئی و ضرورت حرکت مستقل علی‌رغم اصلاح‌طلبان ولی نه ضرورتاً علیه اصلاح‌طلبان نخواهیم توانست پیشرفتی داشته باشیم. نفهمیدن این ضرورت جدایی و تأکید بر آن می‌تواند، لااقل در حوزه تاکتیک، صفوف ما را با استحاله‌طلبان و اصلاح‌طلبان رنگارنگ، به هم بریزد و به شدت به ما و مخصوصاً به هویت انقلابی ما صدمه بزند.

تردیدی نیست که اصلاح‌طلبان و مخصوصاً خود خاتمی، هنوز در میان مردم از نفوذ زیادی برخوردارند و سیاست آرام‌سازی آنها مسلماً حرکات مردم را کند و صفوف آنها را تا حدودی لخت و پراکنده خواهد کرد. ولی این ضرورت دوره انتقال است و گریزناپذیر. ما باید منطق این دوره انتقال از حرکت پناه گرفته در پشت سپر اصلاح‌طلبان به حرکت رویارویی مستقیم را

به درستی بفهمیم و تاکتیک‌های مان را بر این منطق استوار سازیم. من از منطق عمومی حاکم بر این دوره انتقال صحبت می‌کنم. اما مسلم است که مردم به نحوی زیکزاکمی پیش خواهند رفت و گاه به گاه هم چنان به «سپر» دفاعی پناه خواهند برد و پشت سر اصلاح‌طلبان سنگر خواهند گرفت این کارها به معنای نفی گرایش قطعی این دوره که همان میل به رویارویی‌های مستقیم و غیر قانونی باشد را نفی نمی‌کنند. در واقع، بعد از این حرکات مردم بیشتر به منطق حرکت تیرماه گذشته نزدیک خواهد شد. بی‌آنکه ضرورتاً همه جا با همان شدت و تیزی و فشرده‌گی باشد.

اگر به پایان دوره هم‌سویی مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی رسیده باشیم، قاعدتاً اصلاح‌طلبان حکومتی و کل پروژه اصلاحات با بحران و شکاف‌های متعدد درونی روبرو خواهد شد. هم اکنون این روند تشدید شکاف و آشفستگی درون اردوی اصلاح‌طلبان را می‌توان رویت کرد. آنها که قبل از انتخابات ۲۹ بهمن زیر فشار مردم و برای جلب پشتیبانی مردم دچار پراکندگی نسبی می‌شدند و ابتکار عمل را در صفوف آنها گرایش رادیکال اصلاح‌طلبی در دست گرفته بود؛ اکنون زیر فشار دستگاه ولایت و برای تصفیه صفوفشان از عناصر رادیکال زیر فشار هستند و ابتکار عمل را خواه ناخواه، گرایش محافظه‌کار و «واقع‌بین» اصلاح‌طلبان در دست دارد و این وضع، احتمالاً در هفت-هشت ماه آینده نه تنها حفظ خواهد شد، بلکه وزن اصلاح‌طلبان محافظه‌کار در تعیین تاکتیک‌های کل اردوی آنها افزایش خواهد یافت. و در نتیجه این کار، اصلاح‌طلبان رادیکال و حواشی آنها هر چه بیشتر از امکانات حکومتی محروم خواهند شد و خواه ناخواه میل هم‌گرایی‌شان با مردم و حرکات انقلابی و مستقل و جسورانه‌تر آنها بیشتر خواهد شد. فهمیدن این میل هم‌گرایی و استقبال از آن نیز برای ما و برای گسترش امکانات سازمان‌یابی مردم اهمیت بسیار زیادی دارد. برای روشن‌تر کردن آن چه می‌خواهم بگویم، باید چند نکته را توضیح بدهم. ۱) آگاهی، سازمان‌یابی و حتی حرکات توده‌ای مردم، از ۲ خرداد ۷۶ تا انتخابات مجلس ششم، عمدتاً با استفاده از پدیدار شدن اصلاح‌طلبان حکومتی بهبود یافته است. به طور کلی، از این طریق، سه امکان برای مردم به وجود آمده بود. اولاً امکان تبدیل انتخابات به فراندم‌های علیه ولایت فقیه که به خودی خود، کشف بزرگی بود و هر بار که اتفاق می‌افتاد ارکان نظام را به لرزه در می‌آورد. ثانیاً مطبوعات تا حدی مستقل از دستگاه ولایت که به یک شبکه ارتباطی آلترناتیو در مقابل سیستم خبررسانی تبدیل شده بود که در بیداری مردم و مخصوصاً ایجاد همبستگی میان آنها علیه دستگاه ولایت بسیار تأثیرگذار بود. و ثالثاً درز یک سلسله اطلاعات از صندوق‌خانه‌های سری حکومت که در تکان دادن و بیدار کردن مردم نقش بسیار مهمی داشتند. ۲) این سه امکان بود که مردم را هم‌سو با اصلاح‌طلبان حکومتی به حرکت درمی‌آورد. اما هرچه حرکت جلوتر می‌رفت، هم تمامیت خواهان، هم اصلاح‌طلبان و هم خود مردم در (آگاهی جمعی و بیان شده و ثبت‌شده‌شان) و هم تمام دنیایی که تماشاگر حادثه بود، در می‌یافتند که مردم از این اصلاحات چیز دیگری می‌خواهند و نه به اصلاحات، که به آن سوی اصلاحات خیره شده‌اند؛ رهایی از چنگ ولایت فقیه و دولت مذهبی، این برای همه شگفتی آور و حتی باورنکردنی بود، به یاد بیاوریم که بعد از انتخابات دوم خرداد ۷۶، مدت‌ها طول کشید که اصلاح‌طلبان اعتراف کنند که رأی به خاتمی یک «نه» آشکار به تمام کثافت‌کاری‌های تا آن زمانی سیستم بوده و حتی اصلاح‌طلبان غیر حکومتی بیش از آن که به نیروی شگرف مفهوم «نفی» توجه کنند، ذوق زده فکر کردند که این روی‌گردانی از سرنگونی و افتادن مردم به مسیر اصلاحات است. اما تکرار حادثه و دقیق‌تر شدن جهت‌گیری مردم (در سه انتخابات) تردیدی نگذاشت که مردم روی ضدیت با ولایت فقیه زوم کرده‌اند. همین دور دوم انتخابات مجلس از این نظر بسیار گویاتر بود. حتی بعضی از مخالفان رژیم فکر می‌کردند که عامل تعیین‌کننده در حذف شدن کاندیداهای تمامیت خواهان، مطبوعات و مخصوصاً افشاگری‌های امثال گنجی‌ها بود، اما دیدیم که حتی در غیاب مطبوعات، مردم درست به خال وسط سیبل شلیک کردند. ۳) حلقه اصلی پلاتفرم خاتمی شعار «حاکمیت قانون» است. همه اصلاح‌طلبان حکومتی، همیشه روی این شعار فوری تأکید داشته‌اند و لاقلاً تاکنون در نفی آن چیزی نگفته‌اند. این شعار دو نکته در خود داشت. اول این که تأکید می‌کرد که همه افراد و مخصوصاً همه مقامات حکومتی و از جمله ولی فقیه باید تابع قانون باشند و نه بر فراز آن، و دوم اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی باید مبنای تنظیم رابطه همه افراد باشد. نکته اول برای مدتی نقش مثبت داشت. زیرا روی اقتدارها و رویه‌های فراقانونی حکومت‌گران و مخصوصاً جناح تمامیت خواه انگشت می‌گذاشت و آنها را به حالت تدافعی می‌انداخت. اما این جنبه تا جایی نتوانست مفید و مثبت باشد که مردم را به عدم قانون‌پذیری حکومتیان متوجه و متقاعد کند. حقیقت این است که مردم (در مقیاس توده‌ای) حالا دیگر بسیار فراتر از آن رفته‌اند که این نکته برای‌شان ارزشی داشته باشد. حالا دیگر هر قانون‌شکنی جز ایجاد خشم و عصبانیت و متوجه کردن هر چه بیشتر مردم به ضرورت فراتر رفتن از قانون اساسی جمهوری

اسلامی نتیجه‌ای ندارد. و جنبه دوم دیگر محافظه‌کارانه تر از آن شده است که حتی آن بخش از مردم را که به خاتمی توقعی دارند، قانع کند. در ذهنیت هم‌اکنون مردم، مسأله دگرگونی‌هایی که باید صورت گیرند (صرفنظر از این که با شیوه‌های مسالمت‌آمیز پیش برده شوند یا غیر آن) در فراسوی قانون اساسی رژیم مطرح می‌شود و حتی در خود اردوی اصلاح‌طلبان نیز، در مجموع، مسأله اصلی این است که چگونه می‌شود اصلاحات را از بن‌بست‌های قانونی که از طریق قانون اساسی ایجاد می‌شود، رهانید و جلو برد. به عبارت دیگر اکنون بر خلاف دوره یک ساله بعد از دوم خرداد، «گفتمان اصلاح‌طلبی» لااقل آن گونه که به وسیله مردم فهمیده می‌شود و به کار برده می‌شود. «گفتمان فراقانونی» است و نه قانونی. به عبارت دیگر، مردم در پی راه‌هایی (البته هر چه کم‌هزینه‌تر و ناگزیر تا حد امکان مسالمت‌آمیز) برای کنار گذاشتن قانون اساسی رژیم هستند. و این مهم‌ترین عاملی است که اصلاح‌طلبان حکومتی را از مردم دور می‌کند. این نکته مخصوصاً با پیروزی اصلاح‌طلبان در مجلس ششم برجستگی بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. یعنی خواه مجلس ششم کاملاً بر وفق مراد اصلاح‌طلبان تشکیل شود و پیش برود و خواه مسأله محوری کنونی در رابطه اصلاح‌طلبان حکومتی و مردم این است که حلقه اصلی پلاتفرم اصلاح‌طلبان یعنی «حاکمیت قانون» زیر سوال رفته است. و از دوسوی کاملاً متضاد هم زیر سوال رفته است. یعنی هم از سوی دستگاه ولایت که رسماً بعضی از اصول آن را به حالت تعلیق درمی‌آورد؛ و هم از سوی مردم که بنیاد آن را می‌زنند. ۴) حرکات قانونی برای راه‌اندازی اصلاحات مورد نظر اصلاح‌طلبان به مرتبه‌های خود نائل شده‌اند. یعنی همه نهادهای انتخابی (منهای مجلس خبرگان رهبری) به دست اصلاح‌طلبان افتاده است و با تکمیل این حرکات معلوم شده است که اصلاحات مورد نظر محکوم به شکست هستند. زیرا اولاً مردم به این اصلاحات (که هنوز اجرا نشده) قانع نیستند و ثانیاً دستگاه ولایت حاضر نیست به عملی شدن آنها تن بدهد و ابزارهایی دارد که می‌تواند آنها را ناممکن سازد. از ۲۹ بهمن گذشته، دوره ایستادن قطعی دستگاه ولایت در مقابل اصلاحات و اصلاح‌طلبان آغاز شده است. پس بحث بر سر این نیست که این یا آن اقدام کودتایی (باز تأکید می‌کنم که اصطلاح «کودتا» را در معنایی تسامحی و مترادف با اقدام سرکوب‌گرانه فراقانونی به کار می‌برم) چه می‌شود، بلکه نکته اصلی این است که ما وارد دوره رویارویی‌های قطعی دستگاه ولایت و اصلاح‌طلبان شده‌ایم و قانون‌مندی و منطق این دوره را باید دریابیم. در این ایستادگی ناگزیر، دو بازوی تعطیل‌ناپذیر استراتژی دستگاه ولایت این است که اولاً هر چیزی که به دینامیک گسترش آگاهی و سازمان‌یابی توده‌ای مردم کمک می‌کند، آسیب بزند. که مطبوعات مهم‌ترین اینهاست. ثانیاً اصلاح‌طلبان را به تعهد اعلام شده‌شان به اصل ولایت فقیه، با همان تعبیری که در قانون اساسی رژیم آمده است، مقید سازد، و این بدون تصفیه آنها از عناصر «نفوذی» ناممکن است. بنابراین است که نقدترین آماج ضربه دستگاه ولایت «نیروهای ملی- مذهبی» است که در تعادل «قانونی» موجود، نیروی اصلی پیش‌برنده اصلاحات دارند تبدیل می‌شوند. به عبارت دیگر، دستگاه ولایت برای مقابله با مردم، اکنون می‌کوشد اصلاح‌طلبان حکومتی را به سپر دفاعی خود تبدیل کند و اگر این سپر به درد نخورد، آنها سعی خواهند کرد بدون سپر به رویارویی با مردم برخیزند و به قول خودشان «با پتک خود بر جمجمه‌ها بکوبند». و البته این که می‌توانند چنین کاری را بکنند یا نه چیز دیگری است.

اینها ملاحظات اصلی من درباره پایان دوره هم‌سویی اصلاح‌طلبان و مردم است. اما من نکته را حالا برای این می‌آورم که یک ارزیابی از منطق عمومی تحولات در هفت- هشت ماه آینده ارائه بدهم. زیرا فکر می‌کنم همین دوره هفت- هشت ماهه دوره آزمون بسیار مهمی خواهد بود و اگر مجلس حتی کاملاً بر وفق مراد اصلاح‌طلبان نیز تشکیل شود، معلوم خواهد شد که در پای «سد سکندر» ولایت فقیه هیچ کار «قانونی» نمی‌تواند بکند. و این مخصوصاً هنگامی معلوم خواهد شد که مجلس ناتوانی قانونی‌اش را حتی در برگرداندن اوضاع به قبل از اقدامات کودتایی انجام شده، به نمایش بگذارد. به عبارت دیگر نخواهد توانست دو مصوبه دستگاه ولایت، یعنی اصلاح قانون مطبوعات از طرف مجلس پنجم و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت درباره معافیت نهادهای تحت هدایت رهبری از بازرسی مجلس را لغو کند و این تلاش نهایتاً در صورتی که اصلاح‌طلبان به فشار فراقانونی، یعنی بسیج مردم متوسل شوند، در پائیز آینده به صورت یک بحران سیاسی، که رویارویی مردم و اصلاح‌طلبان در مقابل دستگاه ولایت باشد خود را نشان خواهد داد.

حوادث روزمره هر چه باشد، در هفت هشت ماه آینده مردم و اصلاح‌طلبان نمی‌توانند هم‌شسو حرکت کنند. و ما باید این نکته را فارغ از این که حوادث جاری روزمره چه باشد، دریابیم و با منطق آن حرکت خودمان را لااقل برای دوره هفت- هشت ماهه آینده برای خودمان روشن کنیم.